

پیش‌خواب

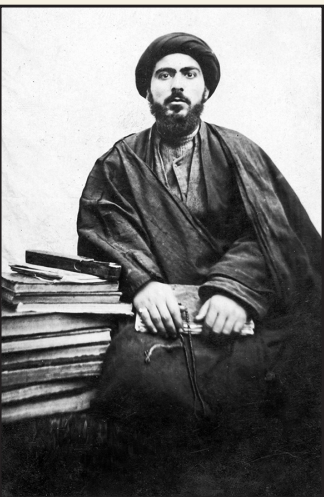
نظر و گذری بر یک زندگینامه داستانی برای آیت‌الله‌العظمی سیدابوالقاسم خویی اُنس با زیبایی‌های زندگی «آیت‌الله»

■ **سمانه صادقی**



سوی زهره نجف‌زاده تألیف شده و انتشارات «کتاب جمرکان» آن را روانه بازار کتاب کرده‌است. تازنمای ناشر در بازنمایی محتوای کتاب «یت‌الله» به نکات ذیل اشارت برده است:

«زندگی علما مثل فیلم سینمایی‌های پر از فراز و نشیب نیست. هیچ سوپرمن بازی ندارد یک پیکو آدم بیرد بالا. ولی مثل نشستن پای جوی زلال آب و گوش دادن به صدای گنجشک‌های شلوغ کار باغ گیلان، بر از حس خوب است. کتاب آیت‌الله به قلم خانم زهره نجف‌زاده و به همت انتشارات کتاب جمرکان، ترکیبی از این دو حال است. انگار که در باغ نشست‌ایم و ماجرای جذابی را تماشا می‌کنیم که از زمان مشروطه شروع می‌شود و با کوچ خانواده سید ابوالقاسم به عراق، قصه برایمان کشش پیدا می‌کند. تازه سرمان گرم حوزه نجف و درس سید ابوالقاسم‌است که تبعید‌آسائید و‌دوران تاریک حکومت عراق آغاز می‌شود. هنوز ۲۰ سال تاروی کار آمدن صدام حسین مانده و زندگی سید ابوالقاسم قرار است در این سال‌ها برای ما روایت شود. کتاب از احوال سیاسی که فاصله می‌گیرد، صدای گنجشک‌های باغ توی گوشمان می‌پیچد و صفای زندگی یک آیت‌الله را حس می‌کنیم. آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی در ۲۵ سالگی، اولین حکم اجتهادش و ادبیات می‌کند و به زودی آواره علم و نبوغش در حوزه می‌پیچد. کتاب آیت‌الله، نرم نرم ما را می‌برد به خانه این عالم وارسته و با خانم بزرگ



و رسم‌های خوب زندگی‌شان آشنایمان می‌کند. رسم‌هایی مثل مراقبت از خادمی که گاهی در خانه خدمت کرده‌اند و حالا پیر شده‌اند یا جایزه دادن به بچه‌هایی که در ماه مبارک قرآن حفظ کنند. این کتاب کم حجم، همنشین خوبی برای روزهای بهار است. همنشینی که عطر طمأنینه و صفا دارد و تسوی کتابخانه‌هایمان به خوبی جا می‌گیرد. کتاب آیت‌الله در واقع کتاب زندگی است. کتابی که یکی دو روزه تمام می‌شود، اما مزه بی‌نظیرش تا مدت‌ها روی سلول‌های چشایی قلب و مغز ما ماند...»

خبرگزاری مهر نیز محتوای «آیت‌الله» را اینگونه بازنمایانده است: «این کتاب که مروری بر احوال و روزگار آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی است، زندگی این عالم بزرگ را از کودکی روایت می‌کند تا روزهای در عراق زیستن و فصل اجتهاد و تربیت شاگرد در زندگی‌اش. شمار شاگردان آیت‌الله خویی به قدری زیاد بوده که حتی کتاب هم نمی‌تواند تخمین درستی از آنها داشته باشد، ولی آیت‌الله سیستانی و آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر از بر جسته‌ترین شاگردان این عالم وارسته و پربنوع هستند. زندگی علما مثل مندو قچه پر رمز و رازی است که کمتر کسی سرراش رفته و وقتی نویسنده‌ای دست روی آنها می‌گذارد، انگار که گنجینه‌ای قدیمی را از دل خاک بیرون می‌کشد و غبار تاریخ را از آن می‌گیرد تا مخاطب امروزی بار دیگر صفای زندگی این طیف و آن حال و هوای ساده و پر عطوفتی را که داشته‌اند، درک کند. حال و هوایی که می‌توان با آن همسفر شد و از ایران به عراق کوچید و به مدت ۲۰ سال، هر شبه طوری بای درس آیت‌الله ثانینی حاضر شد. انقدر با آیت‌الله در این سفر پیوسته ماند تا کتاب برسد به فصل شاگردان و از رابطه عمیق آیت‌الله خویی و شاگردش آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر پرده بردارد...»

■ **احمد رضا صدری**

حیات علمی مرجع بلند آوازه ششیعه زنده‌یاد **آیت‌الله‌العظمی سید ابوالقاسم خویی بر حیات سیاسی وی** س‌با به افکن شده است. با این همه **زندگی سیاسی او نیز آنقدر پر نکته و ماجراست که حتی اشارت به سرفصل‌های آن مجالی فراتر از این صفحه** تطیلد. آنچه در مقال پی آمده می‌خوانید، تنها در **یچه‌ای** است بدین موضوع و بر یخی وقایع مهم در این باره را به مدد اسناد موجود، مورد اشارت و تفصیل قرار می‌دهد. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **روایتی از حیات «این کهن مرد دانشمند»**

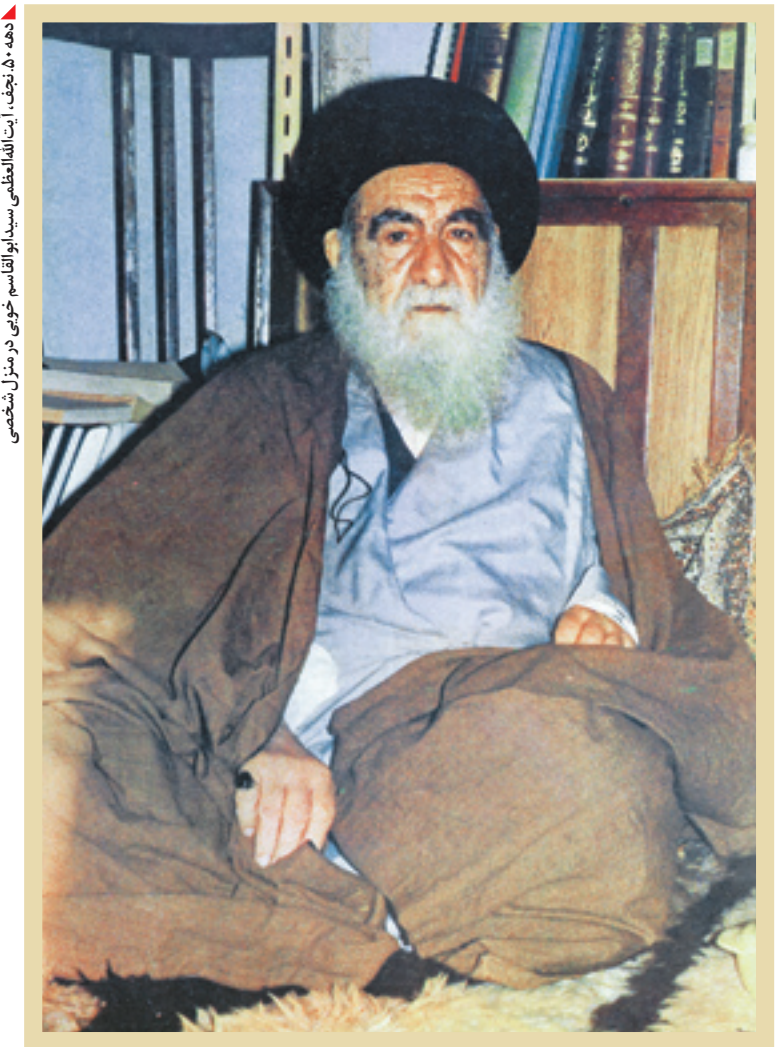
در آغاز این مقال بهنگام می‌نمایم بر ابعاد و جوانب گوناگون حیات زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سید ابوالقاسم خویی، مروری گذرا داشته باشیم. به نظر می‌رسد در این فقره، پیام پر نکته حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی به مناسبت رحلت ایشان، وافی به مقصود باشد: «با تأسف و تأثر فراوان با خبر شدیم عالم جلیل‌القدر و فقیه عظیم‌الشان، حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خویی مرجع تقلید بزرگوار، روز گذشته دار فانی را وداع گفته و به جوار رحمت حق رحلت نمودند. این حادثه برای جهان اسلام مخصوصاً حوزه‌های علمیه، مصیبتی بزرگ‌است. آن عالم بزرگ بقیه السلف صالح و یکی از پرچمداران علوم اسلامی و یکی از مراجع بزرگ تقلید دوران معاصر بود. ایشان در بسیاری از علوم اسلامی رایج در حوزه‌های علمیه، از اساتید مسلم و کم نظیر به حساب می‌آمد. فقهی بزرگ و اصولی‌ای عمیق و مفسری نوآور و رجالی‌ای صاحب مکتب و متکلمی زیر دست بود. آثار علمی ارزشمند این مرد بزرگ به ده‌ها جلد کتاب در فقه و اصول و تفسیر و رجال منحصر نمی‌شود. هزاران شاگرد تربیت یافته در حوزه دروس غنی و سرشار او هم اکنون در همه بلاد اسلامی منتشرند. این بزرگوار یکی از نخستین کسانی بود که پس از شروع نهضت اسلامی

درستی از آنها داشته باشد، ولی آیت‌الله سیستانی و آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر از بر جسته‌ترین شاگردان این عالم وارسته و پربنوع هستند. زندگی علما مثل مندو قچه پر رمز و رازی است که کمتر کسی سرراش رفته و وقتی نویسنده‌ای دست روی آنها می‌گذارد، انگار که گنجینه‌ای قدیمی را از دل خاک بیرون می‌کشد و غبار تاریخ را از آن می‌گیرد تا مخاطب امروزی بار دیگر صفای زندگی این طیف و آن حال و هوای ساده و پر عطوفتی را که داشته‌اند، درک کند. حال و هوایی که می‌توان با آن همسفر شد و از ایران به عراق کوچید و به مدت ۲۰ سال، هر شبه طوری بای درس آیت‌الله ثانینی حاضر شد. انقدر با آیت‌الله در این سفر پیوسته ماند تا کتاب برسد به فصل شاگردان و از رابطه عمیق آیت‌الله خویی و شاگردش آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر پرده بردارد...»

■ **نظریه‌های این قلع و قمع وسیع بود. آیت‌الله‌العظمی خویی و اطرافیانش نیز پس از تسلط دوباره صدام بر کشور دستگیر و به بغداد منتقل شدند و جز او و فرزندش بقیه به شهادت رسیدند**

عاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۸۵۲۳



در یچه‌ای بر حیات سیاسی زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سیدابوالقاسم موسوی خویی

دلم می‌خواهد در این آخر عمر شهید شوم

آیت‌الله‌العظمی سید ابوالقاسم خویی در منزل شخصی

به رهبری امام خمینی (رضوان‌الله‌تعالی علیه)، حوزه علمیه نجف را به اهمیت حوادث ایران متوجه ساخت و سعی و کوششی ارجمند در همراهی با حرکٔ عظیم روحانیت مردم در ایران می‌ذول کرد. در نهضت خونین مردم عراق در رمضان سال ۱۴۱۱ هجری قمری، قطب اصلی نهضت و مرکز صدور حکم قیام اسلامی بود و به همین دلیل پس از سرکوب شدن این نهضت به وسیله رژیم خونخوار یعنی این کهن مرد دانشمند مورد آزار و شکنجه و اهانت مأموران سنگدل یعنی قرار گرفت و در معرض خطر جدی واقع شد و پس از آنکه به فضل الهی از خطر نجات یافت تا مدت‌ها در شرایط سخت زیر نظر می‌گویی و رحمت و فضل و مغفرت الهی را برای ایشان مرد بزرگ که نزدیک به یک قرن امتداد یافت، سرشار از آزمایش‌های الهی و نمایشگر سعی و تلاش یک انسان مؤمن و پرهیزگار است. اینجانب مصیبت درگذشت این مرجع بزرگوار تقلید را به حضرت قیبه‌الله الاعظم (ارواحنا‌الفدا) و جهان تشیع مخصوصاً به حوزه‌های علمیه و علما و فقهای بزرگ و نیز به خانواده محترم و فرزندان ایشان و همه دوستان و مقلدین‌شان تسلیت می‌گویم و رحمت و فضل و مغفرت الهی را برای ایشان مسئلت می‌نمایم...»

■ **در تخطئه حبله ساواک**

پیشینه سیاست‌ورزی آیت‌الله‌العظمی خویی به دوره جوانی او و روی دادن توره العشرین در عراق بازمی‌گردد. با این همه و به طور مشخص، تر، وی از آغاز نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی در زمره حامیان آن در آمد. اطلاعاتی‌ها و اقدامات آیت‌الله در ادوار گوناگون این حرکت، هر چند بافت و خیز، اما همچنان ادامه داشت. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی و با حضور ناگهانی و غیر منتظره فرح دپیا در منزل آیت‌الله خویی در کوفه، از برنامه ساواک در ملکوک نمودن و چپه آن فقیه فقید رونمایی شد وای چندی پس از آن و در تماس تلفنی با آیت‌الله آشتیانی از علمای تهران، موقوفه را بازگفت: «طبق اخبار واصله، عیادت غیره مترقی که در روز عید غدیر از اینجانب به عمل آمده



آیت‌الله‌العظمی سید ابوالقاسم خویی در حلقه اطرافیان در مراسم سالان

ضمن این ملاقات در کوفه انجام شده است، نه در نجف... منبع ساواک در پایان می‌نویسد: چنانچه معروف است، تلویزیون در فیلم مربوط به ورود شهپانو به عراق، ملاقات خویی را نشان نداده و فقط عکس آقای خویی بوده است و لذا اگر فیلمی در اینباره موجود است، نشان دهد و اگر فیلمی نیست، در رادیو به نحوی اشاره بکند که ملاقات به هیچ وجه اجباری نمی‌شود و با قرار قبلی با خویی بوده است...»

■ **همگی به جمهوری اسلامی رأی دهند، قوانین باید مطابق با احکام شیعه اثنی‌عشری به باشد**

در آستانه برگزاری رفراندم جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، یکی از مهم‌ترین بیانیه‌های سیاسی آیت‌الله‌العظمی خویی صادر شد. هر چند متن این فتوا در مطبوعات آن دوره ایران انعکاس یافت، اما نسخه خطی آن پس از سقوط صدام، از سوی بیت آن مرجع والا منتشر شد: «و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین. صدق الله العلی العظیم. شکر و سپاس بی حد خداوند متعال را که ملت مسلمان غیور ایران در اثر مجاهدات و فداکاری‌های خود توانستند آزادانه و بدون هیچ تحمیلی، رأی خود را اظهار دارند و در این زمینه رأی اینجانب این است که همگی نسبت به تشکیل حکومت جدید، جمهوریت اسلامی را انتخاب نمایند و از آنجایی که اکثریت این ملت شیعه اثنی‌عشری می‌باشند، لازم است برای مراعات حقوقشان، قوانین مجموعه نسبت به این اکثریت موافق، مذهب آنها گرد. توقیقات همه برادران ایمانی را از درگاه خداوند متعال خواستارم...»

■ **برای پیروزی رزمندگان اسلام، تحت قبه نورانی سیدالاولیاء دعا فرمایید**

برخی جریانات سیاسی در ایران دهه ۶۰، از جمله باند مهدی هاشمی مدوم به تخریب شخصیت آیت‌الله‌العظمی دست می‌زدند. در این میان اما برخی انقلابیون احساساتی نیز به این جریان تخریبی مدد می‌رساندند! کار به جایی رسید که این موج، بر برخی بیانات اسام خمینی را نیز به نفع موضع خویش مصادره می‌نمود! در این میان اما حاجت‌الاسلام والمسلمین سید جمال‌الدین خویی فرزند آیت‌الله – که در ایران به سر می‌برد– در گذشت. پیام تسلیت امام خمینی خطاب به آیت‌الله‌العظمی خویی در ۱۱ تیر ۱۳۶۳، آب سردی بر آتش افاقات این جریان به شمار می‌رفت:

«حضرت آیت‌الله خویی (دامت بر کاته) با تأسف و تأثر، مصیبت وارده بر جنابعالی و فامیل محترم را تسلیت عرض می‌کنم و از خداوند تعالی برای آن مرحوم محترم مغفرت و برای جنابعالی و بازماندگان او، صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت می‌نمایم. و از خداوند تعالی عاجزانه می‌خواهم دشمنان اسلام و دشمنان حوزه‌های مقدسه علمیه را به سزای خودشان برساند. در دنیا و آخرت آنان را رو سیاه فرماید و مجد حوزه علمیه مبارک که نجف اشرف و سایر اعقاب مقدسه را با نابودی حزب غفلتی بعث عراق (خذهلهم الله تعالی) به حال اول بر گرداند و علما و امام و ملت شریف عراق را از جنگال صدام و صدامیان نجات بر حمت فرماید. از جنابعالی و سایر علما و فضلاء نجف و اهالی محترم عراق خواهانم که برای پیروزی لشکر اسلام بر فریب خوردگان لشکر کفر غفلتی در تحت قبه‌های نورانی ائمه اطهار (علیهم السلام) خصوصاً سید الاولیا (علیه سلام الله) دعا فرمایند. والسلام علیکم و رحمة الله.»

■ **آدره کشور عراق در دوران «انتفاضه شعبانیه»**

پس از حمله صدام به کویت و شکست نهایی و سنگین وی در این حرکت، مردم عراق که از سال‌ها کشتار و اختناق او به تنگ آمده بودند، به قیامی گسترده و خونین دست زدند. شهرهای عراق یکی پس از دیگری سقوط می‌کرد و به دست انقلابیون مسلح می‌افتاد. در این شرایط آیت‌الله‌العظمی خویی که شرایط کشور را اشفته دید، به انتصاب کمیته‌ای برای اداره امور این کشور دست زد. این امر علاوه بر اهمیت و خطورات خوش نقش مهمی در تبیین نگاه آن بزرگ به نقش فقها در اداره جامعه اسلامی دارد. بخش‌هایی از اعلامیه تاریخی آیت‌الله در این باره، به قرار پی آمده است: «اما بعد، در این روزها کشور مر حله سختی را می‌گذراند و بیش از پیش نیازمند حفظ سازمان و برقرار امنیت و نظارت بر امور عامه و امور مذهبی و اجتماعی می‌باشد تا مباد مصالح عمومی از مدیریت صحیح خارج شده و موجب ضاع شدن مصالح و اموال عمومی رافرقهم آورد. از همین رو به نظر ما مصلحت عمومی جامعه امروز اقتضا می‌کند، یک کمیته عالی برای نظارت بر اداره تمام امور که نظر آن نظر ما می‌باشد و هر آنچه صادر کند، از جانب ما باشد، گماشته شود. به همین منظور نخبگانی از علما را که نام‌های‌شان در ذیل خواهد آمد، از کسانی که به کفایت و حسن تدبیر‌شان اعتماد داریم به عنوان اعضای این کمیته معرفی می‌نماییم. فرزندان مؤمن مان باید دنباله روی ایشان باشند و از دستورات ایشان پیروی کنند و به ارشاداتشان گوش فرا دهند و در به انجام رسیدن این مهم، یاری‌گوشان باشند. از خدای متعال می‌خواهیم تا ایشان را در انجام خدمات عمومی آنگونه که خدای متعال و رسول گرامیش خشنود شوند، یاری رساند. الله ولی التوفیق و هو حسبنو و نعم الوکیل. والسلام علیکم و رحمة الله و بر کاته.»

■ **تمامی همراهان «سید» را کشتند**

پس از انتفاضه شعبانیه، دولت امریکا به رغم ایجاد محدودیت برای صدام به وی اجازه داد تا انقلابیون کشورش را سرکوب کند. کشتار گسترده مردم و تخریب عتبات عالیات، از ویژگی‌های این

روزنامه جوان | شماره ۲۳۷۹

قلع و قمع وسیع بود. آیت‌الله‌العظمی خویی و اطرافیانش نیز پس از تسلط دوباره صدام بر کشور دستگیر و به بغداد منتقل و جز او و فرزندش بقیه به شهادت رسیدند. سال‌ها بعد سیدمحسن خلخال‌ی به نقل از شهید حاجت‌الاسلام والمسلمین سید محمدتقی خویی فرزند آیت‌الله، روایت این دستگیری را اینگونه به تاریخ سپرد: «اما در خانه چه گذشت؟ یک سربازی را آمد داد اتاق آقای خویی، دست ایشان را بوسه زده و گفت سید! من مقلد شما هستم، چه کنم؟ بیرون با شما کار دارند. ایشان گفتند افسر بیاید داخل. سرباز گفت من نمی‌دانم، آنها گفته‌اند که ایشان باید بیرون بیاید. بالاخره همه را از خانه بیرون آوردند. بعد آنها را هم آوردند در یک خیمه. همه در خیمه نشستند بودیم. آقا با شش نفر دیگر، در این اثنا، طه یاسین رمضان آمد. چوب دستش بود. بدون سلام وارد شد و قدم می‌زد و یکسره فحش می‌داد! ما همه ساکت بودیم و کسی حرف نمی‌زد. به آقای خویی می‌گفت می‌گویند پسرت محمد تقی، رفته گر بلا را شلوغ کرده‌ام گفتم من در این ۱۵ روز از پدرم جدا نشدم و گر بلا نرفتم. گفت زبان درازی می‌کنی، می‌گویم زبانت را قطع کنند! ۲۰ دقیقه‌ای بود و رفت. در این وقت افسرها خودشان مشغور کردند که با اینها چه کنیم؟ یکی شان گفت اینها را بفرستیم بغداد. بعد گفتند سید تنها برود و بقیه بعد بروند. گفتم پدرم نمی‌تواند تنها برود. یک وانت آوردند دو کابینه. من و آقا قتب نشستیم. با یک افسر و راننده. رفتیم. از بقیه، دیگر خبری نداشتند. آقا در راه با من صحبت می‌کرد. می‌گفت من دلم می‌خواهد در این آخر عمری شهید شوم! مسیر ما از راه گر بلا از راه نظامی بود و ماشین با سرعت می‌رفت. افسر هم هیچ حرفی نمی‌زد. نزدیک بغداد که رسیدیم، گفتم ما شما را می‌بریم به امن العام. گفتم من می‌دانم کجاست. گفت از کجا می‌دانی؟ گفتم من چند بار رفته‌ام! ساعت حوالی نیمه شب بود. در امن العام گفتند باید از هم جدا شوید. مخالفت کردم، قبول کردند. من و ایشان جدا شدیم. چشم من را بستند و بردند در یک زندان. خیلی کثیف و انفرادی بود. دیوارها خونین بود! افسر گفت چه می‌خواهی؟ گفتم فقط اگر خوابم نرزد، برای نماز صبح من را بیدار کنید. هم‌اش در فکر آقا بودم که تنهایی چه خواهد کرد. دیدم یک نفر، پنجره کوچک در زندان را باز کرد و گفت بیداری؟ گفتم بله. گفت من را شناختی؟ گفتم نه. گفت من همسایه شما در نجف هستم. رفت. نمی‌دانسم چه مدتی گذشت، آمد در زد و گفت شناسم داری. گفتم چه شده؟ گفت سید حالش به‌هم خورده است، می‌توانی پیش او بروی. چشم من را بستند و چند دقیقه راه رفتیم. مرا وارد سالن بزرگی کردند. ۱۴، ۱۵ نظامی و امرای ارتش و غیر نظامی نشستند بودند. دیدم آقا هم آنجا نشست بودند. متوجه شدم که ایشان سرفه می‌کند. یک مرتبه بلند گفت پسر کجایی؟ نشستیم پیش آقا یکی از آن نظامی‌ها گفت محمدتقی! چرا این بنایه‌ها را علیه دولت صادر کردیدی؟ گفت پدرم برای حفظ آرامش این کارها را کرد، برای جلوگیری از آماج پرم بزین نوشته‌اید که فلان قدر بنزین بدهید یا اسلحه. من گفتم هدف ما همان بوده است که گفتیم. آن وقت بین خودشان بحث شد. یکی‌شان می‌گفت شیخ هدف سیاسی نداشته است. دیگری اعتراض می‌کرد که پس این نامه‌ها برای این شهر و آن شهر چه بوده است؟ پرسید شما گر بلا رفته بودی؟ گفتم من اصلاً نرفته بودم. سه ربهی با هم بحث می‌کردند. سپس یک نفر گفت بروید. آقا را در یک ویلچر گذاشتیم و با هم در یک اتاق آمدیم. از روز قبل آقا چیزی نخورده بود. غذا آوردند، ایشان هیچ نخورده بود. کم آفتاب زد و سرورسد بلند شد. به آقا گفتند احتمالاً ما را پیش صدام می‌برند. ساعت هشت آمدند و گفتند باید پیش سید رئیس یعنی صدام بروید. با ماشین تادم قصر رفتیم. از آنجا، آقا را در ویلچر گذاشتیم و من ایشان را می‌بردم. وارد سالن که شدم، دیدم صدام ایستاده است. با آقا دست داد، اما به من دست نداد و بی‌مجلي کرد! به محافظان گفت سید را بر صندلی بگذارید! (این قسمت، همان گفت‌وگوهای استی است که از تلویزیون عراق هم پخش شد). بعد آقا به صدام گفت جماعتی که با من بودند، چه شدند؟ گفت قبل از شما به نجف می‌رسند... البته آنها هیچ وقت نرسیدند و از آن تاریخ، هیچ خبری از آنها نشد! بعدها آقا می‌گفت من رئیس جمهور را این اندازه دروغگو ندیده بودم که بگوید اینها قبل از شما در نجف خواهند بود! بعد از بردن ما از نجف و در فرادی آن روز، همسایه‌ها به خانه آقای خویی هجوم آوردند و هر چه بود، غارت کردند! ۵۰، ۶۰ شصت گونی برنج برای فقرا بود، همه را بردند! حتی یکی را برای ما نگذاشتند. آقای خلخالی افزود سید محمدتقی چهار ماه بعد به استانبول آمد تا در جلسهای که با اعضای مؤسسه آقای خویی در لندن داشتند، شرکت کند. این مطالب را آنجا به من گفت. بعد آمد لندن. بنده و برادرم سید سعید خلخالی – که حالا نماینده آیت‌الله سیستانی در لندن است – با ایشان رفتیم عمره. خواش کردم که به عراق برنگرد. گفت نه بچه‌ها در عراق هستند. آن وقت خانواده مرحوم حکیم هم لت و پار شده بودند و خیلی مشکل داشتند. همه اموالشان را مصادره کرده بودند که آقای خویی گفت حاضر است پول همه این خانه‌ها و اشیای دیگر را بدهد تا آنها را در اختیار خانواده باقی گذارند. سید محمدتقی به عراق برگشت. یک سال و نیم بعد، آمد باز به اردن. با هم رفتیم به امریکا. بعد به عراق برگشت. سید محمدتقی، دو سال بعد از پدرش شهید شد...»